یادداشت

خاک بادا تن سعدی اگرش تو نپسندی*

در معرفی کتاب سعدی، شاعر عشق و زندگی

مهدی یزدانی خرم

«سعدی کمال‌گرا نبود و وعده هیچ بهشتی را در این دنیا نمی‌داد. در نتیجه در همه امور اهل اعتدال بود... عقیده داشت که همین زندگی با همه کمبودهایش ارزش زیستن دارد.»

از مقاله یادداشت‌هایی در سعدی‌شناسی

■■■

هر مخاطب ادبیات که اندکی در احوال شعر و تفکر شاعرانه تامل کرده باشد به خوبی می‌داند که سعدی نه‌تنها از امهات شعر فارسی است، بلکه نمونه‌ای افسانه‌ای از هنرمندی ماجراجو است که روزگارش را در تعمق در احوال مردم و انسان هم‌عصرش گذرانده است. مردی که در قرن هفتم هجری و در سال‌های جنگ، آشوب و ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی به احترام عشق و انسان می‌سراید و می‌نویسد. بدون هیچ تردیدی سعدی در کنار نیای شعری و شاید فکری‌اش- فردوسی- از پدرخواندگان زبان فارسی و بخش مهمی از تفکر اومانیستی ایرانی است. شاعری که برعکس اعم بزرگان قبل یا بعد از دوره خود پای بر خاک دارد و سرش رو به آسمان است. چنین وضعیتی سعدی را به شاعری تبدیل کرد که وضعیت‌های مشخص انسانی به موضوع اصلی آثار او تبدیل شدند. کتاب «سعدی، شاعر عشق و زندگی» یکی از جدیدترین آثار منتشر شده در باب این مرد است که مقالات گردآمده در آن اغلب به جایگاه فکری سعدی درباره مقولاتی اینچنینی پرداخته است. نویسنده این کتاب دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان این بیست مقاله را- که به صورت جداگانه در مجله ایران‌شناسی منتشر شده بودند- کنار هم آورده و مجموعه‌ای ساخته که در بیشتر قسمت‌های آن وجوه زندگی شخصی، روحیات هنری و شعری و در عین حال انتقادهای مشهور به سعدی به بحث گذاشته شده است. از جمله مقاله‌های خواندنی این کتاب می‌توان به «ریشه‌های سعدی‌کشی»، «دروغ مصلحت‌آمیز سعدی»، «گلستان و افسردگی سعدی»، «عاشقی‌های سعدی» و... اشاره کرد که برآیند آنها روایتی از این شاعر به دست می‌دهد که در آن مخاطب با شاعری روبه‌رو است که نمی‌توان او را در یک چارچوب معین و ساختار مشخص درک و ضبط کرد. به قول کاتوزیان سعدی «شاعری التقاطی است» و همین جنبه است که باعث می‌شود تا مردی که به «افصح الفصحای» ادبیات ایران مشهور است در بافتی مشخص و معین تصویر شود. مهمترین ویژگی مقاله‌های این کتاب - از بعد تحقیقی - استفاده دکتر کاتوزیان از منابع فراوان و کنار هم قرار دادن آرای آنها در کنار یکدیگر است. او وقتی در باب مسائلی مانند مفهوم اخلاق از دید سعدی یا اثبات افسردگی سعدی قبل از نوشتن گلستان سخن می‌گوید، بر آن است تا با استفاده از مهمترین گفته‌ها و نوشته‌هایی که به این موضوع‌ها مربوط است به یک نظریه جدید دست پیدا کند. پس می‌توان گفت که برخی از مقاله‌های کتاب سعدی، شاعر عشق و زندگی نمایانگر نظریه‌های تازه کاتوزیان درباره سعدی است. به طور مثال کاتوزیان از جمله کسانی است که معتقدند برخی از سفرهای سعدی بافته و ساخته ذهن اویند. او در مقاله خواندنی «سفرها و حضرهای سعدی» با استفاده از برخی واقعیت‌های مستتر در شعر سعدی، ثابت می‌کند که او در باب روایت چندی از سفرهایش از قدرت تخیلش استفاده کرده است... ویژگی دیگر این کتاب به نگاه رئالیستی نویسنده‌اش بازمی‌گردد. کاتوزیان با کنار گذاشتن لایه‌های افسانه‌وار و تقدس باوری که سعدی را دربرگرفته‌اند، او را «می‌ستاید» و شاید به همین دلیل باشد که وقتی می‌خواهد از وضعیت منحصر به فرد او در ادبیات قرن سیزدهم میلادی سخن بگوید، دچار اغراق‌گویی‌ها و پیراهن‌درانی‌های متعصبانه و کورکورانه نمی‌شود. نکته دیگری که این کتاب را متمایز می‌کند، بعد امروزی بودن آن است. مخاطبی که سال‌ها از هر آنچه که به ادبیات کهن ایران مربوط بوده، هراسان و شاید گریزان است، در این کتاب می‌تواند با ابعاد انسانی، طبیعی و شاید بسیار عادی شاعری روبه‌رو شود که می‌تواند روی زمین راه برود و در برابر اوضاع روزگارش واکنش‌های شخصی انسان گرایانه‌ای داشته باشد. کاتوزیان به خصوص در مقاله درخشان «گلستان و افسردگی سعدی» روایت می‌کند که شاعری مانند سعدی چون بسیاری از بزرگان هنری جهان بعد از خلق یک اثر بزرگ - بوستان - دچار خلاء روحی شده و شاید احساس افسردگی شدید و عمیقی می‌کند. او با استفاده از برخی جمله‌های آغازین گلستان و چندی از نظریه‌های مربوط به روان‌شناسی جدید، این نظریه دلنشین را مطرح می‌کند که شاید سعدی هم مانند هایدن، راخمانینوف، صادق هدایت و... دچار افسردگی ناشی از خلق اثر هنری شده باشد... اعم مقاله‌های این کتاب چنین مشی و رویه‌ای دارند و در کلیت آنها سعدی نه به عنوان یک موجود اهورایی بلکه در هیئت انسانی تصویر شده است که جنبه‌های مختلف و متعدد فکری‌اش برآمده از تجربه‌هایی‌اند که هر یک می‌توانند به بحث و گفت‌وگو کشیده شوند. البته در این شک نیست که کاتوزیان شیفته این شاعر غرورانگیز است و شاید به واسطه همین احساس بوده تا کوشیده در مقاله‌های این کتاب تصویری آشناتر، شفاف‌تر و در عین حال در مقیاس‌هایی جهانی‌تر از شعر و روزگار این مرد ناآرام ارائه دهد. کتاب «سعدی، شاعر عشق و زندگی» را نشر مرکز منتشر کرده است. این کتاب ۳۹۵۰ تومان قیمت دارد.

■■■

***عنوان یادداشت برگرفته است از بیتی از غزلیات سعدی:**
خاک بادا تن سعدی اگرش تو نپسندی
که نشاید که تو فخر من و من عار تو باشم

تجربه اوج و خاستگاه تجربی سرایش شعر (نماز) اخوان

صدای رازهای شب

منصور اوجی

بخش اول

باغ بود و دره - چشم‌انداز پرمهتاب.
ذات‌ها با سایه‌های خود هم‌اندازه.
خیره در آفاق و اسرار عزیز شب،
چشم من بیدار و چشم عالمی در خواب.

■■■

نه صدایی جز صدای رازهای شب.
و آب و نرمای نسیم و جیرجیرک‌ها.
پاسداران حریم خفتگان باغ،
و صدای حیرت بیدار من (من مست بودم، مست)

■■■

خاستم از جا
سوی جو رفتم، چه می‌آمد؟
آب
یا نه، چه می‌رفت، هم زانسان که حافظ گفت، عمر تو.
با گروهی شرم و بی‌خویشی وضو کردم
مست بودم، مست سرنشناس، پانشناس، اما لحظه پاک عزیزی بود

■■■

برگکی کندم
از نهال گردوی نزدیک،
و نگاهم رفته تا بس دور.
شبنم آجین سبز فرش باغ هم گسترده سجاده
قبله، گوهر سو که خواهی باش.
با تو دارد گفت‌وگو شوریده مستی
- مستم و دانم که هستم من -
ای همه هستی ز تو، آیا تو هم هستی؟!

مرداد ۱۳۲۹

خاستگاه این شعر که یکی از زیباترین شعرهای اخوان و یکی از درخشان‌ترین شعرهای زبان پارسی است آیا تجربه شخصی اخوان بوده است؟ یعنی خود او شخصاً درون‌مایه این شعر را تجربه کرده است یا خیر؟ پاسخ درست این پرسش را در آخر صحبتم خواهم آورد و خواهم گفت. اما این پرسش ما را رهنمون پرسش دیگری می‌کند که اساساً سرایش شعر شاعران و درونمایه‌های شعری آنان بر چه خاستگاه‌هایی استوار است؟ در پاسخ آن می‌توان به دو گونه پاسخ کلی رسید:

۱- همذات‌پنداری با محتوای شنیده‌ها، دیده‌ها، خوانده‌ها یا به طور کلی بهره‌گیری از تجربه دیگری و یا بهره‌گیری از تخیل و رویا و یا ترکیبی از همه اینها، یعنی هنرمند و شاعر گاهی تجربه دیگری را می‌گیرد و آن را درونمایه کار هنری خود می‌کند و خود را به جای دیگری می‌گذارد و با او همذات‌پنداری می‌کند و در چنین موقعیتی به قول رمبو: «من دیگریست.» من دیگری می‌شود، تجربه دیگری را در آن آن و لحظات تجربه خود می‌کند و می‌سراید و می‌آفریند. در همین جا اشاره کنم که این همذات‌پنداری چنان که گفتم ممکن است تجربه دیگری نباشد بلکه برآمده از تخیل و رویا و یا ترکیبی از تخیل و رویا و تجربه دیگری باشد، که نمونه‌های فراوان آن را در شعر همه شاعران می‌توان یافت.

مثلاً شعر «پیغام» اخوان که در این شعر اخوان خودش را به جای یک دختر می‌گذارد و با بازآفرینی خیالی آنچه بر درخت می‌رود آن را بر خود رفته می‌گیرد و شعر «پیغام» را می‌سراید.

۲- و اما خاستگاه دوم سرایش شعر شاعران که در حقیقت خاستگاه اول است. شاعران ممکن است تجربه شخصی خود را تجربه‌ای که عملاً و شخصاً در آن سهیم و شریک بوده‌اند به شعر تبدیل کنند و بر کاغذ بیاورند. اما شعرهای برآمده از این نوع تجربه شخصی نیز خود بر دو گروهند:

الف- شعرهای برآمده از تجربه‌های عادی و روزمره و ساده.

ب- شعرهای برآمده از تجربه‌های عالی‌تر و یا تجربه‌های اوج.

و اما نوع اول شعرهای برآمده از تجربه‌های ساده و روزمره و روزمرگی که همه ما همه روزه با آنها سر و کار داریم و دست به گریبانیم و از عشق تا مرگ را شامل می‌شود و شاعر نیز درست مانند همه ما با چنین تجربه‌هایی دست به گریبان است و آنها را شعر می‌کند. نمونه این تجربه‌ها را در شعر اخوان زیاد می‌توان دید، از جمله شعرهای لحظه دیدار، قاصدک، طلوع، دریچه‌ها و غزل[1] (۴ به شعر دریچه‌ها توجه کنید:

دریچه‌ها

ما چون دو دریچه، روبه‌روی هم،
آگاه ز هر بگو مگوی هم.
هر روز سلام و پرسش و خنده.
هر روز قرار روز آینده.
عمر، آینه بهشت، اما... آه
بیش از شب و روز، تیر و دی کوتاه.
اکنون دل من شکسته و خسته است.
زیرا یکی از دریچه‌ها بسته است.
نه مهر فسون، نه ماه جادو کرد.
لعنت به سفر که هر چه کرد او کرد.

همان طوری که می‌بینیم در این شعر اخوان تجربه عادی خود را برای ما به شعر کشانده دقیقاً تجربه عادی خود را، حال به شعر دیگر او غزل (۴ توجه کنید:

چون پرده حریر بلندی
خوابیده مخمل شب، تاریک مثل شب
آئینه سیاهش چون آینه عمیق
سقف رفیع گنبد بشکوهش
لبریز از خموشی و زخویش لب به لب

■■■

امشب بیاد مخمل زلف نجیب تو
شب را چو گربه‌ای که بخوابد به دامنم
من ناز می‌کنم.
چون مشتری درخشان، چون زهره آشنا
امشب دگر بنام صدا می‌زنم تو را
نام تو را به هر که رسد می‌دهم نشان
«آنجا نگاه کن!»
نام تو را به شادی آواز می‌کنم.
امشب به سوی قدس اهورایی
پرواز می‌کنم.

و یا به شعر فروغ توجه کنید شعر، «دلم گرفته است».

دلم گرفته است
دلم گرفته است
به ایوان می‌روم، و انگشتانم را
بر پوست کشیده شب می‌کشم
چراغ‌های رابطه تاریکند
چراغ‌های رابطه تاریکند
کسی مرا به آفتاب
معرفی نخواهد کرد
کسی مرا به مهمانی گنجشک‌ها نخواهد برد
پرواز را به خاطر بسپار
پرنده مردنی است.

این شعر و درون‌مایه آن تجربه عادی و معمولی فروغ است، تجربه‌ای که برای او اتفاق افتاده، در همین جا بد نیست به نکته‌ای اشاره کنم. در این شعر آنجا که فروغ می‌گوید:

«انگشتانم را به پوست کشیده شب می‌کشم» ما را به یاد این تکه از غزل (۴ اخوان که در بالا آمد می‌اندازد آنجا که می‌گوید: «شب را چون گربه‌ای که بخوابد به دامنم/ من ناز می‌کنم.» همان طور که دیدیم در این سه نمونه شعری که آورده شد شاعر تجربه‌های عادی و ساده خود را دستمایه شعر خود کرده هر چند غزل (۴ اخوان در قسمت‌های آخر به تجربه اوج نزدیک می‌شود.

۳- و اما شعرهای برآمده از تجربه‌های متعالی‌تر یا تجربه‌های اوج؟ پاره‌ای از هنر هنرمندان و شعر شاعران. برآیند تجربه‌های عرفانی یا تجربه‌های اوج آنها است. برای درک بهتر مطلب بهتر است به ویژگی‌های تجربه اوج اشاره‌ای داشته باشیم. مطلب مفصل در مورد تجربه اوج را در آثار آبراهام مزلو روانشناس بزرگ آمریکایی می‌توان دید. او می‌گوید: تجربه اوج را در پاره‌ای از کسانی می‌بینیم که به مرحله خودشکوفایی یا تحقق خود رسیده‌اند و در مورد آنها می‌گوید آنها ویژگی‌های کم و بیش مشترکی دارند غیر از این که نیازهای فیزیولوژیک، امنیت، تعلق و احترام در آنها کم و بیش برآورده شده می‌گوید: این گونه اشخاص از لحاظ رده سنی معمولاً میانسال به بالا هستند.

و آنها را به دو گروه تقسیم می‌کند non peakers , peakers اوج گرایان و غیراوج گرایان و از بین این دو گروه که به مرحله خودشکوفایی رسیده‌اند تنها گروه اوج گرایان هستند که دارای تجربه اوج هستند و این گروه را در میان هنرمندان، نقاشان، شاعران، موسیقیدانان و در میان اهل عرفان و فلسفه می‌توان مشاهده کرد و غیر اوج گرایان در میان سیاستمداران، اصلاح طلبان، تکنوکرات‌ها و فعالان موفق بالای جامعه. مزلو پاره‌ای از شاخصه‌های افراد اوج گرا را به صورت زیر شرح می‌دهد: ۱- ادراک درست آنها از هستی ۲- پذیرش کلی طبیعت؛ خود و دیگران ۳- خودانگیختگی، سادگی، طبیعی بودن ۴- توجه عمیق به مسائل پیرامونی ۵- کنش مستقل ۶- نیاز به خلوت و سکوت و استقلال ۷- در پی کسب تجربه‌های تازه زندگی ۸- نوع دوستی ۹- روابط متقابل با دیگران ۱۰- همه را یکسان دیدن ۱۱- تفاوت قائل شدن بین خیر و شر ۱۲- اهل مزاح و طنز بودن ۱۳- مقاومت و تسلیم شدن در برابر بی‌عدالتی و زور ۱۴- آفرینندگی ۱۵- و سرانجام تجربه اوج و عارفانه داشتن. و در مورد تجربه اوج مفصل بحث می‌کند و می‌گوید آنها در پاره‌ای اوقات و لحظات حس می‌کنند که با کل هستی یکی شده‌اند و همین حالت آنها را به حیرت می‌کشاند و به حالت جذبه می‌برد و برای آنها وجد و سرور عمیقی به ارمغان می‌آورد و هر نوع فعالیتی در چنان شرایط ممکن است آنها را به وجد و سرور بکشاند. شنیدن یک قطعه موسیقی، تماشای یک غروب آفتاب، دیدن رنگین کمان، یا دیدن درختی غرق شکوفه در بهار و یا رویت مهتاب و یا تماشای دوست (یار). او می‌گوید: اوجمندان در قلمرو هستی زندگی هستند تجربه‌های اوج آنان به آنها بینشی می‌بخشد که نسبت به خود و جهان ژرف‌تر و روشن‌تر می‌اندیشند. آنها در برابر هستی و جمال و جلال آن حساسیت خاصی دارند و این جمال و جلال همیشه باعث حیرت و شگفتی آنها می‌شده و برای آنها پرسش‌برانگیز است. با توجه به این نکات جای هیچ تعجب نیست. اگر ما این حیرت در برابر هستی را در بهترین شاعرانمان بیابیم از پیچیده‌ترین آنها گرفته تا ساده‌ترین آنها از حافظ تا مشیری. حیرت حافظ را نگاه کنید: چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش؟/ زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست. تا مشیری: چیست در زمزمه مبهم آب؟/ چیست در همهمه دلکش برگ/ که تو را می‌برد این گونه به ژرفای خیال/ چیست در خلوت خاموش کبوترها؟/ چیست در کوشش بی‌حاصل موج؟/ چیست در خنده جام؟/ که تو چندین ساعت مات و مبهوت به آن می‌نگری؟

مزلو اضافه می‌کند که شاید همه ما حالت‌های خفیف‌تری از این گونه تجربه‌ها را داشته باشیم. ولی آنها اوج گرایان چه بسا که هر روزه به تجربه اوج دست یابند. زمانی که آنها در حال تجربه اوج هستند از گذشته و آینده منفک می‌شوند و زمان حال برای آنها صیرورت می‌یابد و ابدی می‌شود و در این حالت حس می‌کنند که با جهان و هستی یکی شده‌اند و سبکی خاصی را در جان خود تجربه می‌کنند و بعد از گذشت این لحظات و آن حالات است که حسرت آن لحظات برای آنها برجای می‌ماند. مطالب مزلو را هر چند مختصر در مورد انسان‌های خودشکوفای اوج گرا دیدیم. حال توجه کنید که مطالب مزلو چه عجیب شبیه همان مطالبی است که اخوان در مورد حالت شاعران در زمان سرایش شعر به قلم می‌آورد. او می‌نویسد: «من این رای و نظر را می‌پسندم که بگویم: شعر محصول بی‌تابی آدم است در لحظاتی که آدم در هاله‌ای از شعور نبوت قرار گرفته بسیاری هستند که در مسیر این تابش بیرون از اختیار قرار می‌گیرند. حتی گاهی در اغلب نزدیک به تمام لحظات عمر، آن پرتو بر تمام پیکره وجودی آنها می‌تابد مثل نور صحنه که همراه بازیگر روی صحنه با او و برای حرکات او حرکت می‌کند.» اخوان اضافه می‌کند: «پاره‌ای بی‌تابی‌شان با صورت شعر بروز می‌کند، (نَشد) می‌کند و ایشان آن بی‌تابی را با علائم و نشانه‌هایی که معهود و قراردادی است بروز می‌دهند و دیگران را هم در امر دریافت گونه‌هایی از آن لحظات زودگذر و جادویی و فرار شرکت می‌دهند.[3]

اخوان غیر از این نکات که در حقیقت بیان ویژگی هنرمند و شاعر در لحظات از سر گذراندن تجربه اوج است، در شعری به نام «حالت» چه زیبا شاخصه‌های تجربه اوج را در آن لحظات بیان می‌کند و نشان می‌دهد. در تکه‌های اولیه این شعر ویژگی‌های آمدن از لحظه را می‌گوید و بعد می‌گوید که این لحظه شگفت چه بر سر او (این مشت خون و خجل) می‌آورد: آفاق پوشیده از فر بی‌خویشی است و نوازش/ ای لحظه‌های گریزان صفای شما باد/ دمتان و ناز قدمتان گرامی، سلام. آندر آیید./

■■■

/ ای لحظه‌های شگفت و گریزان که گاهی - چه کمیاب- / این مشت خون و خجل را/ در بارش نور نوشین خود می‌نوازید/

■■■

/ او می‌پرد چون دل پر سرود قناری/ از شهر بند حصارش فراتر/ و می‌پرد چون پریمناک کبوتر/ تن، شنگی از رقص لبریز/ سر، چنگی از شوق سرشار/ غم دور اندیشه بیش و کم دور/ هستی همه لذت و شور.

بعد می‌پرسد ای لحظه‌های بدینسان شگفت از کجا می‌آیید؟ و از کدامین ره می‌آیید؟ از باغ‌های مستی و یا از بودن و تندرستی؟ و یا دیدن و تجربه‌های زندگی؟ و خود جواب می‌دهد، نه! و بعد می‌پرسد آیا از شوق آینده‌های بلورین و یا از یادهای عزیز گذشته می‌آیید؟ باز پاسخ می‌دهد از هیچ کدام و بعد می‌گوید می‌دانم که چون سیلی از آتش می‌آیید و زود ناپدید می‌شوید و در آخر می‌گوید - بدرود [ای لحظه‌های زودگذر تجربه اوج] بدرود. همان طوری که دیدیم تجربه اوج به قول مزلو و اخوان در همین لحظات زودگذر و جادویی و فرار است که به هنرمند و شاعر دست می‌دهد. حال بهتر است ویژگی‌های این لحظات را در آثار پاره‌ای از هنرمندان و شاعران اوج گرای جهان و خودمان جست‌وجو کنیم. در ابتدا دو نمونه از دیگران را می‌آوریم و سپس به آثار هنرمندان و شاعران خودمان می‌پردازیم. و. ت. استیس کتابی دارد به نام عرفان و فلسفه که آقای بهاءالدین خرمشاهی آن را ترجمه کرده است که در آن به تجربه‌های اوج فراوانی اشاره رفته است. یکی از آنها این تجربه است: «اتاقی که من در آن ایستاده بودم مشرف به حیاط خلوت یک خانواده سیاهپوست بود ناگهان آنچه در چشم‌انداز من بود، هستی غریب و شدیدی به خود گرفت... نوعی حیات یافت و همه چیز از این منظر زیبا شد... همه چیز در عطش زندگی می‌سوخت... همه اشیا از پرتوی که از درونشان می‌تافت فروزان بودند. یقین کامل پیدا کردم که در آن لحظه اشیا را آنچنان که واقعاً هستند دیده‌ام.»[4] باز استیس یکی از اشعار وردزورث شاعر انگلیسی را نقل می‌کند که تجربه عرفانی و تجربه اوج است: «حس والایی/ از چیزی بس سرشار/ که نهانگاهش در پرتو خورشید غروب/ و آسمان آبی و اندیشه انسانی است/ جنبشی، حالی/ که می‌اندیشد و بر می‌انگیزد اندیشیدن را/ و همه اشیا را در هاله خود می‌پوشاند.»[5] این دو مثال هر دو تجربه اوجند. شعر وردزورث: «حس والایی از چیزی بسی سرشار که همه اشیا را در هاله خود می‌پوشاند.» و در قسمت قبلی «همه اشیا از پرتویی که از درونشان می‌تافت فروزان بودند.» همگی ویژگی‌های تجربه اوجند. حال بهتر است تجربه اوج را در آثار پاره‌ای از هنرمندان و شاعران خودمان جست‌وجو کنیم: آیدین آغداشلو نقاش هنرمند کشورمان کتابی دارد به نام «از خوشی‌ها و حسرت‌ها» که در آن در مورد آثارش و نقاشی‌هایش صحبت می‌کند و بدون اینکه به تجربه اوج اشاره‌ای بکند تجربه‌های اوجش را برای ما بازگو می‌کند. از جمله در مورد منظره‌ای که از کلبه ماهیگیران در کنار دریای مازندران در حوالی عباس‌آباد کشیده است. او می‌نویسد: «کلبه متروک، همراه با چاه آب سیمانی در گرمای ظهر تابستان می‌تافت نه شتک موجی بر دریا بود و نه لکه ابری در آسمان، در سکوت و زمان ساکن. بساطم را پهن کردم و زیر سایبانی از ملافه سفید به کار نشستم، عرقم که از پیشانیم راه می‌افتاد چشمانم را می‌سوزاند و ماسه روی رنگ‌ها و کاغذ می‌نشست اما صبور ماندم و کار کردم. پسرم و دوستش در کنار ساحل می‌چرخیدند و بازی می‌کردند، از ذهنم گذشت که اگر بتوانم این لحظه خوشبختی محض را تصویر کنم، اجرم را گرفته‌ام» و به‌دنبال آن می‌افزاید: «حالا- [پس از سال‌ها] هر بار که در خانه دوستم این نقاشی را تماشا می‌کنم آن آفتاب و آن سکون و آن خوشبختی بی‌نظیر را هر چند نه به تمامی به یاد می‌آورم و مزدم را می‌گیرم.»[6]

چقدر قشنگ آیدین تجربه اوجش را بر کاغذ آورده است. «در سکوت و زمان ساکن» «آن لحظه خوشبختی محض» را بر کاغذ آورده است. حال بهتر است تجربه اوج یا به قول اخوان در پرتو شعور نبوت بودن را در آثار شاعران بررسی کنیم؛ اول از خود اخوان و شعر نماز او آنجا که می‌گوید:

باغ بود و دره- چشم‌انداز پرمهتاب
ذات‌ها با سایه‌های خود هم‌اندازه
خیره در آفاق و اسرار عزیز شب
چشم‌من- بیدار و چشم عالمی در خواب-
نه صدایی جز صدای رازهای شب
و آب و نرمای نسیم و جیرجیرک‌ها
پاسداران حریم خفتگان باغ
و صدای حیرت بیدار من (من مست بودم، مست)

تا آنجا که می‌گوید لحظه پاک و عزیزی بود. همه این اشارات و نشانه‌ها نشانگر تجربه اوج هستند. و در غزل (۳ آنجا که می‌گوید:

ای تکیه‌گاه و پناه
زیباترین لحظه‌های
پرعصمت و پرشکوه
تنهایی و خلوت من

می‌بینند نشانه‌های لحظات تجربه اوج را: زیباترین لحظه‌های پرعصمت و پرشکوه تنهایی و خلوت اخوان را و همچنین غزل ۷ و ۸ و کل شعر سبز او که در آخر آن را خواهم آورد همه سرشار از تجربه‌های اوج هستند و شعر «حالت» او شعری است در توصیف لحظات تجربه اوج. از سپهری و شعرهای او که سرشار از این لحظات و تجربه اوج هستند می‌شود نمونه‌هایی آورد. از جمله به این تکه از شعر او، توجه کنید درست شبیه تکه‌ای از شعر نماز اخوان است منتها به زبان سپهری: شب سرشاری بود/ روز از پای صنوبرها تا فراترها می‌رفت/ دره مهتاب اندود و چنان روشن بود که خدا پیدا بود. و یا: دشت‌هایی چه فراخ/ کوه‌هایی چه بلند/ در گلستانه چه بوی علفی می‌آید. تا آنجا که می‌گوید: در دل من چیزی است مثل یک بیشه نور. مثل خواب دم صبح/ و چنان بی‌تابم که دلم می‌خواهد بدوم تا ته دشت بروم تا سرکوه.

در اشعار سپهری تا بخواهید- به‌خصوص در کتاب حجم سبز او نمونه‌های بسیاری از تجربه اوج را می‌شود دید. و شعر «خانه دوست کجاست؟» او نمونه‌ای متعالی و ناب تجربه اوج است. شعر «مرثیه رباب» حقوقی و شعر «گاو» سپانلو و پاره‌ای از شعرهای آتشی و م- آزاد و شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» فروغ که شاعر حتی مرگ خود را در آن پیش‌بینی کرده است همه نمونه‌هایی از تجربه‌های اوج هستند و همچنین آن لحظات ناب زودگذر پاره‌ای از شبانه‌های شاملو همه از این گونه‌اند. بگذارید آخرین نمونه از تجربه اوج را از شاملو و از شعرهای او بیاوریم، تجربه‌ای ناب:

شب غوک

خش وخش بی‌خاوشین برگ از نسیم/ در زمینه و/ و ربی و او ورای غوکی بی‌جفت/ از برکه همسایه/ چه شبی، چه شبی/ شرمساری را به آفتاب پرده در واگذار/ که هنوز از ظلمات خجلت‌پوش/ نفسی باقی است/

■■■

/ دیو عربده در خواب است/ حالی سکوت را بنگر/

■■■

/ آه/ چه زلالی!/ چه فرصتی!/ چه شبی...!

چنانکه دیدیم همه این عزیزان از لحظه و لحظاتی عزیز یاد می‌کنند که با کل هستی یکی شده بودند و غرقه حیرت و بعد بازتاب آن لحظات و حسرت آن را به صورت اثر هنری و به‌صورت شعر برای خودشان و برای ما به‌یادگار گذاشته‌اند. حال برگردیم به پرسشی که در آغاز این مقال آوردیم و پرسیدیم که آیا خاستگاه سرایش شعر «نماز» اخوان که درعین حال یکی از نمونه‌های عالی تجربه اوج است تجربه شخصی او است یا خیر؟ آیا خود اخوان درونمایه این شعر را شخصاً تجربه کرده و بعد آن را سروده است یا خیر؟

پی‌نوشت‌ها:

۱- کل شعرهای اخوان از کتاب‌های از این اوستا و آخر شاهنامه برداشته شده.

۲- در مورد انسان خودشکوفا و ویژگی‌های آن از سه کتاب زیر استفاده شده است:

الف- انگیزش و شخصیت، نوشته آبراهام مزلو، ترجمه احمد رضوانی.

ب- به‌سوی روانشناسی بودن. نوشته آبراهام مزلو ترجمه احمد رضوانی.

ج- روانشناسی کمال. نوشته دوان شولتس ترجمه گیتی خوشدل.

۳- ازاین اوستا، چاپ اول، صفحات ۱۲۸-۱۲۷.

۴- عرفان و فلسفه، نوشته و. ت. استیس ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، صفحات ۶۶-۶۵.

۵- همان، ص ۷۶.

۶- از خوشی‌ها و حسرت‌ها، نوشته آیدین آغداشلو، صفحات ۳۳۷-۳۳۶.

۷- آواز چگور، نوشته محمدرضا محمدی‌آملی، صفحات ۱۷۴-۱۷۳. و رجوع شود به تاملی در شعر نماز، بهاءالدین خرمشاهی، باغ بی‌برگی ص ۲۲۲.

خلاصه مقاله

۱- ای تکیه‌گاه و پناه
زیباترین لحظه‌های
پرعصمت و پرشکوه
تنهایی و خلوت من
می‌بینند نشانه‌های لحظات تجربه اوج را: زیباترین لحظه‌های پرعصمت و پرشکوه تنهایی و خلوت اخوان را و همچنین غزل ۷ و ۸ و کل شعر سبز او که در آخر آن را خواهم آورد همه سرشار از تجربه‌های اوج هستند و شعر «حالت» او شعری است در توصیف لحظات تجربه اوج.
۲- آیا خاستگاه سرایش شعر «نماز» اخوان که درعین حال یکی از نمونه‌های عالی تجربه اوج است تجربه شخصی او است یا خیر؟

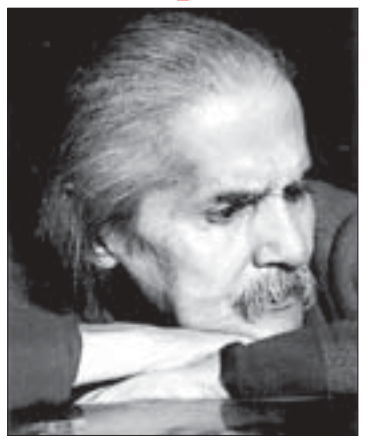

گزارش خبری

تجلیل از محمدجان شکوری

شرق: به تازگی انتشارات فرهنگ معاصر دست به نشر کتاب فرهنگ فارسی تاجیکی زده است. نقد و بررسی این اثر بهانه‌ای بود تا از زحمات محمدجان شکوری استاد تاجیکی زبان فارسی و یکی از مولفان این اثر تجلیل شود. در ابتدای جلسه علی‌اصغر محمدخانی به جنبه‌های تاریخی فرهنگ فارسی تاجیکی اشاره کرد و گفت: این کتاب در سال ۱۹۶۹ در شوروی سابق یک اتفاق فرهنگی مهم به شمار می‌آمد چرا که در آن زمان به دلیل تنگناهای سیاسی ارتباط تاجیک‌ها با فرهنگ و زبان مادری روبه زوال گذاشته بود. همچنین برگردان فارسی این فرهنگ در ایران هم یک حادثه فرهنگی به شمار می‌رود. فرهنگ فارسی تاجیکی در دو جلد تدوین شده که دربرگیرنده ۴۵ هزار واژه و عبارت از واژه‌های رایج تاجیکستان در زمان خود بوده است و تالیف این اثر را محمدجان شکوری، ولادیمیر کاپرانوف، مرحوم رحیم هاشم و مرحوم ناصرجان معصومی به عهده داشتند. این کتاب در زمان خود با شمارگان بیش از ۳۳ هزار نسخه به چاپ رسید که در نوع خود بسیار موفقیت‌آمیز بود. سپس محمدجان شکوری مولف فرهنگ فارسی تاجیکی به آسیب‌های وارد آمده بر زبان فارسی در قرن بیستم اشاره کرد و یادآور شد: در آن زمان دگرگونی‌هایی در فرهنگ و سیاست تاجیکستان بروز یافت که باعث شد زبان کهن فارسی را زبانی فاقد ارزش تلقی کنند. صدرالدین عینی نویسنده بزرگ تاجیک با عقاید آن افراد به مبارزه برخاست که این مبارزه در بعضی مواقع موثر و در پاره‌ای اوقات هم بی‌تاثیر بود. وی به کم‌رنگ شدن شیوایی زبان فارسی در آن دوران اشاره کرد و افزود: این زبان مورد کم‌لطفی بسیار قرار گرفته بود و کم‌کم توانایی خود را از دست می‌داد و همچنین کتاب‌ها ترجمه خوبی نداشت و به این اتفاق بیشتر دامن می‌زد تا اینکه در نیمه قرن بیستم تاجیک‌ها احساس کردند که در حال از دست دادن زبان خود هستند و با این شرایط در سال ۱۹۵۱ پژوهشگاه زبان و ادبیات رودکی را تاسیس کردند و تصمیم گرفتند چنین فرهنگی را به وجود آورند. این فرهنگ از زمان رودکی (دوره سامانیان) تا ابتدای قرن بیست را دربرمی‌گیرد. شکوری استاد زبان فارسی تصریح کرد: این فرهنگ حاصل کار تعدادی کهنه‌سواد و تعدادی جوان و تازه‌سواد بود که اصلی‌ترین هدف این گروه برطرف کردن اعتقاد ناپسند افرادی بود که زبان فارسی را کهنه قلمداد می‌کردند. بنابراین اگرچه آن را فرهنگی تاجیکی می‌نامیم اما در واقع فارسی است. البته واژه‌های این کتاب خاص فرارود هستند و ما متاسفانه به دلیل کوتاهی زمان نتوانستیم برخی واژه‌های اصیل را وارد آن کنیم. بنابراین زبان تاجیکی تنها این کلمات نیست بلکه تمام واژه‌های زبان رودکی در زمره زبان تاجیکی به شمار می‌آید. وی ضمن تشکر از محسن شجاعی مترجم اثر یادآور شد: در این اثر لغت‌های ماوراءالنهری وجود دارد که ترجمه و فهم آنها کار دشواری است و برای دیگر حوزه‌های زبان فارسی قابل درک نیست اما مترجم با توضیحات مفید خود به ترجمه این فرهنگ کمک بسیاری کرده و بر ارزش کتاب افزوده است. در ادامه نشست دکترحسن انوری به شکوفایی زبان و ادب فارسی در عهد سامانی اشاره کرد و گفت: این کتاب بویی از آسیای میانه و بخارا را به مشام می‌رساند و آسیای میانه برای ایرانی‌ها نوعی آرمانشهر است و از دو جهت حاوی نوستالژی و حسرت است؛ یکی آنکه ایران‌ویج که در اوستا از آن نام برده شده در آسیای میانه بوده و قوم ایران نیز از آنجا به فلات ایران آمده‌اند و دیگر اینکه عمده بزرگان ادب ما از عهد سامانیان در آن سرزمین زیسته‌اند و به این دلیل آن منطقه برای ما قابل تقدیس و احترام است. مولف فرهنگ سخن ادامه داد: در مدت ۷۰ سالی که حکومت شوروی بر این سرزمین سیطره داشت زبان فارسی مورد بی‌مهری کامل قرار گرفت و سیاست روسی‌سازی کلمات در آن منطقه ضربه‌های سختی به زبان فارسی وارد آورد تا جایی که در بخارا که زمانی آدم‌الشعرای شعر فارسی، رودکی بزرگ، خرامان و نازان در کوچه‌هایش شعر می‌سرود، در زمان حکومت شوروی، فارسی صحبت کردن جرم محسوب می‌شد. حسن انوری با بیان پاره‌ای انتقادات نگارشی، دستوری و لغوی به اثر در این‌باره اذعان داشت: این فرهنگ به زبان فارسی اصیل است که امروز چندان قابل درک و فهم نیست و در نقد شواهد تاریخی نیز ترکیب تاریخی رعایت نشده است. وجود این معایب از محاسن فرهنگ نمی‌کاهد و دارای مزایایی است که با وجود دارا بودن چند مولف، از ابتدا تا انتها به یک شیوه نوشته شده که خواننده به هیچ وجه احساس دوگانگی در آن نمی‌کند. سپس علی رواقی به جنبه‌های فرهنگی اثر پرداخت و اظهار داشت: این کار ستر